

بررسی عوامل و موانع احترام به قانون

ولی محمد احمدوند

دانش آموخته دکتری دانشگاه شهید بهشتی

vmav1495@gmail.com

قاسم بابایی

طبله درس خارج و دانشجوی دکتری فلسفه حقوق دانشگاه باقرالعلوم

ghbabaei979@gmail.com

چکیده

مقاله حاضر عطف به بند هفدهم «سیاست‌های کلی نظام قانونگذاری» مبنی بر «ترویج و نهادینه‌سازی فرهنگ رعایت، تمکین و احترام به قانون و تبدیل آن به مطالبه عمومی» پیرامون این سؤال مقوم می‌شود: «علل تکریم قانون در جوامع بشری چیست؟». سؤال حاضر مستلزم توجه به دو بُعد ایجابی و سلبی موضوع است. در بعد ایجابی به عواملی می‌پردازد که لحاظ کردن آنها در قوانین و سیاستگذاری‌ها می‌تواند منجر به رعایت قانون و تکریم آن شود و در بعد سلبی به علل و عواملی می‌پردازد که از حرمت قانون و تبعیت از آن می‌کاهد. در بعد ایجابی به عواملی چون لزوم درج اصول اساسی و فضائل اخلاقی در قانون، روش و رویه عادلانه مقنن، اجرای صحیح قوانین و ترفیع کیفیت مدیریت عمومی توجه شد و در بعد سلبی از عوارض افراط در ستایش از قانون، نفوذ و رسوخ عادات و سنن استبدادی و فقدان حقوق شهروندی به مثابه عواملی که در تباین تام و تمام با تکریم قانون است، صحبت به میان آمد.

کلیدواژه: قانون، تکریم، شهروندی، اصول اساسی، فضائل اخلاقی.

وقتی صحبت از تکریم قانون است، طبیعتاً دو سؤال مطرح می‌شود. اول اینکه اصلاً چرا قانون باید تکریم شود و تحکیم پایه‌های آن به یک مطالبه عمومی تبدیل شود؟ سؤال دم این است چگونه، با چه تدبیر و اقدامی می‌توان شأن و منزلت قانونگرایی را در جامعه بالا برد؟ پاسخ به این سؤالات مستلزم توجه به تحولات تاریخی و تطور اندیشه‌هاست. توجه به تحولات تاریخی که در بستر آن سنخ دیالوگ حاکمان با مردم معین و مشخص می‌شود. از این نگاه در عمده ادوار تاریخ، وقتی درباره مفهوم قانون سخن گفته می‌شود، فیلسوفان حقوق مانند بئتم، هابز و جان آستین عنوان می‌کنند که قانون چیزی نبود، مگر اراده و میل پادشاه که مبنای مشخصی نداشت و هیچ چیز اراده پادشاه را محکوم نمی‌کرد؛ حتی قانون چیزی بود که حاکم می‌خواست (توماس موراوز، ۱۳۹۱: ۳۴). جان آستین یکی از فیلسوفان حقوق فقط دستورهایی را که از حکم صادر می‌شوند، قوانین موضوعه می‌داند و از دید او هر چیزی که دستور نباشد، حقوق محسوب نمی‌شود (ریموند ویکس، ۱۳۸۹: ۳۲)؛ چنان‌که افلاطون برای مثال فلاسفه را در شهر فرضی خود بالاتر از قانون می‌دانست. در اعصار مدرن «امکان‌ها» و «اقتضائات» ویژه‌ای ظهور یافتند که ذیل آن قانون در برخی کانون‌های تمدنی جایگاهی فراتر از اراده حاکمان به‌دست آورد. در اندیشه مدرن قانون معادل اراده حاکم نیست، بلکه نتیجه تعاطی افکار، تظارب آراء، عقل جمعی و برآیند خرد اجتماعی هست. این اندیشه از نگاه «قانون به‌مثابه دستور متکی به تهدید» گذر کرد و قانون را در بخش قواعد اجتماعی در نظر گرفت که می‌توان در اندیشه‌های فیلسوفانی مانند هربرت هارت، جوزف رز و رونالد دورکین اشاره کرد (رضا احسانی، ۱۳۹۷: ۱۲۱). وقتی می‌گوییم قانون حاکم است واجد دو معنای عام و خاص است. در معنای عام، یعنی وجود نظم در کشور. به عبارت دیگر، وقتی افراد جامعه به‌گونه‌ای مشابه و با رعایت هنجارهای مشترک رفتار نمایند، به‌معنای آن است که قانون حاکم است. در معنای مضیق‌تر به‌معنای اجرای قوانین

موضوعه و قوانینی است که مجلس و مقامات صالح کشور وضع کرده‌اند، به‌نحوه در ست و در را ستای اجرای هدف آن قانون، و در عمل یعنی هیچ فردی فراتر از قانون نیست. در دموکراسی‌ها کاربرد قدرت تابعی از قانون است و صاحبان مناصب از شخص اول مملکت تا پایین‌ترین درجات حکومتی ملزم به اطاعت از قانون هستند. اهمیت مقاله وقتی بیشتر آشکار می‌شود که بدانیم رتبه اعمال قانون ایران در جهان براساس شاخص «دبلیو. جی. پی» (حاکمیت قانون)^۱ در بین ۱۱۳ کشور، ۸۶ با نمره میانگین ۰/۴۷ است (WJP 2016) که رتبه مناسبی نیست (میرزایی، احمدی، بخارایی و نایی، ۱۳۹۶).

اما چرا قانون باید تکریم شود؟ قانون باید تکریم شود؛ چون اولاً برآیند خواست مردم است. بنیان محکمی برای حفظ نظم و امنیت و حمایت از همگان است، حافظ حقوق و آزادی‌های مردم است و در پناه آن شهروندان خوب تشویق می‌شوند و شهروندان مجرم و قانون‌شکن سزاوار محاکمه و مجازات می‌شوند و سد بزرگی است در مقابل زیاده‌طلبی اصحاب قدرت. دوم اینکه قانون اگر تضعیف شود، مرزهای فضیلت به هم می‌ریزد و عرصه‌ای فراهم خواهد شد برای جولان مفسدان و متقلبان. از این حیث لازم است قانون به مطالبه‌ای عمومی تبدیل شود؛ چون در پناه آن همه جامعه سود خواهد برد. نباید فراموش کنیم در جوامع بسیاری قانون بوده و هست، ولی آن‌گونه که انتظار می‌رود عمل نمی‌کند؛ گویا در پاره‌ای امور مقننان و مخاطبان قانون فراموش می‌کنند قانون برای توجیه نابرابری‌ها و تضييع حقوق افراد نیست، بلکه در اصل و اساس چنان‌که ارسطو می‌گفت، در جهت خدمت به مردم و اقامه حقوق آنها وضع شده است. روح قانون اقامه عدالت است.

احترام به قانون در اندیشه افرادی چون هربرت هارت امری درونی و براساس پذیرش و باورمندی به قانون و تمکین از قانون است که افراد جامعه قلباً خود را ملزم به آن بدانند، نه اینکه مجبور به اطاعت باشند. بر همین اساس اطاعت از قانون و احترام به قانون در عنوان الزام بودن^۲ قرار می‌گیرد، نه در عنوان مجبور بودن^۳ (هربرت هارت،

1 WJP Rule of Law Index

2 had an obligation

3 was obliged

۱۳۹۸: ۱۴۳)؛ زیرا قانون همچون قواعد اجتماعی است. همان‌طور که حیات و مرگ قواعد اجتماعی وابسته به پذیرش همگانی است و در صورت عدم پذیرش با بی‌احترامی و عدم تمکین مواجه خواهد شد (همان: ۱۸۵). قانون نیز بسان قواعد اجتماعی است که پذیرش مردم و باورمندی به آن سبب مشروعیت قانون خواهد بود؛ وگرنه جامعه‌ای که مردم به قانون احترام نمی‌گذارند، جامعه‌ای گوسفندوار خواهد بود. از سوی دیگر قدر مسلم احترام به قانون به سبب باورمندی و پذیرش قانون در جامعه است؛ اما صرف باورمندی سبب احترام به قانون نیست. قانون وقتی قابل احترام و ارزش است که مازاد بر دارا بودن پذیرش قاعده شناسایی از طرف مردم، در راستای اصول و سیاست نیز باشد. در صورت دارا بودن دو شرط (پذیرش قاعده شناسایی از طرف مردم و همراهی قانون با اخلاق و سیاست) قانون قابل احترام و دارای ارزش است (محمد راسخ، ۱۳۹۷: ۴۳).

۱. پیشینه قوانین

الف) در بند ۳ ماده ۲۱ اعلامیه جهانی حقوق بشر می‌خوانیم: «اساس و منشأ قدرت حکومت، اراده مردم است. این اراده باید به وسیله انتخاباتی برگزار گردد که از روی صداقت و به‌طور ادواری صورت می‌پذیرد...». بنابراین در زبان حقوقی هرگاه سخن از قانون می‌شود، منصرف به همین خرد شایع و ممتاز، یعنی اراده عمومی است و برای انصراف از این خرد باید با قرینه‌ای همراه باشد؛ مانند اینکه گفته شود: «قانون مؤسسه ما این است که کارمندان آن با لباس ویژه به کار مشغول شوند». معلوم است که مقصود مقررات تشریفاتی و انضباطی است (کاتوزیان، ۱۳۸۵: ۲۷۵-۲۹۰).

ب) در خصوص فرهنگ رعایت قانون و قانونمداری، قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران، در اصول ۴، ۶، ۸، ۲۲، ۲۴، ۲۵، ۳۲، ۳۳، ۳۴، ۳۶، ۳۷ و ۳۹ به دفعات از قانونگرایی به مرجعیت قانون اساسی و سایر قوانین موضوعه به صراحت تأکید شده است. در واقع نفس وجود قانون اساسی مدون و مصوب، استقلال قوه قضائیه، رعایت تشریفات قانونی و وجود رویه محدودکننده حکومت به وسیله وضع

قوانین در اصول قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران، مبین شاخص‌های حاکمیت قانون و قانونمداری در حقوق اساسی ایران است.

ج) قانون احترام به آزادی‌های مشروع و حفظ حقوق شهروندی: این قانون در سال ۱۳۸۳ برای حفظ حقوق متهم، جلوگیری از انواع مختلف شکنجه و سوءرفتار مأموران قضایی و رعایت موازین قانونی در بازجویی‌ها، قرارهای بازداشت، توقیف و ضبط اموال و تصرف بیجا در اموال اشخاص متهم وضع شده است. در این قانون برخی از مصادیق این نوع رفتارها را برشمرده و دادگاه‌ها، دادرها و ضابطان قضایی را مکلف به رعایت و اجرای دقیق مواد این قانون می‌کند و هیئتی را مأمور نظارت بر حسن اجرای آن می‌کند. مهم‌ترین وظیفه هیئت مذکور، این است که در صورت مشاهده تخلف از قوانین، علاوه بر مساعی در اصلاح روش‌ها و انطباق آن با مقررات، با متخلفان نیز از طریق مراجع صالح برخورد جدی نموده و نتیجه اقدامات خود را به رئیس قوه قضائیه گزارش کند.

د) مصوبه شورای عالی اداری در خصوص منشور حقوق شهروندی: مصوبه مزبور که در سال ۱۳۹۵ به منظور رفع تبعیض و ایجاد نظام اداری پاسخگو و کارآمد تصوب گردید، در برخی مواد خود به رعایت قانونمداری و رعایت قانون توسط سیستم اداری پرداخته که از لوازم مطالبه عمومی رعایت قانون است.

ه) قانون انتشار و دسترسی آزاد به اطلاعات: لازمه رعایت قانون و تبدیل آن به مطالبه عمومی این است که مردم به اطلاعات خود دسترسی آزاد داشته که بر اساس آن بتوانند رعایت قانون را از مسئولان و مقامات مطالبه کنند. قانون انتشار و دسترسی آزاد به اطلاعات مصوب ۱۳۸۸ بر آزادی اطلاعات و انتشار آن توسط دستگاه‌ها تأکید دارد.

و) حقوق شهروندی در آیین دادرسی کیفری: با هدف تحقق دادرسی عادلانه، رعایت حقوق شهروندی از سوی مقامات قضایی، یکی از مهم‌ترین نوآوری‌های قانون آیین دادرسی کیفری است و در جهت هرچه بهتر رعایت حقوق متهمان و طرفین دعوای کیفری، در آن نهادهای جدیدی تعبیه گردیده تا زمینه‌های رضایت مردم از

دستگاه قضایی را فراهم آورد. در راستای اهداف فوق، قانون مذکور اصول حاکم بر دادرسی را نظام‌مند کرده و در مواد دو تا هفت آن، اصول مذکور را به صراحت عنوان کرده است. اصولی که قانونگذار رعایت آنها را از سوی تمام مقامات قضایی، ضابطان دادگستری و سایر اشخاصی که در فرایند دادرسی مداخله دارند، الزامی دانسته، عبارتند از: ۱. دادرسی کیفری باید مستند به قانون باشد، حقوق طرفین دعوی را تضمین کند و قواعد آن نسبت به اشخاصی که در شرایط مساوی به سبب ارتکاب جرایم مشابه تحت تعقیب قرار می‌گیرند، به صورت یکسان اعمال شود. ۲. مراجع قضایی باید با بی‌طرفی و استقلال کامل نسبت به اتهام انتسابی به اشخاص در کوتاه‌ترین مهلت ممکن، رسیدگی و تصمیم مقتضی اتخاذ کنند و از هر اقدامی که باعث ایجاد اختلال یا طولانی شدن فرایند دادرسی کیفری می‌شود، جلوگیری کنند. ۳. اصل بر برائت و بی‌گناهی است و اگر کسی ادعایی را علیه فردی مطرح می‌کند، باید در این خصوص دلایلی ارائه دهد. ۴. هرگونه اقدام محدودکننده، سلب آزادی و ورود به حریم خصوصی اشخاص جز به حکم قانون و با رعایت مقررات و تحت نظارت مقام قضایی مجاز نیست و در هر صورت این اقدامات نباید به گونه‌ای اعمال شود که به کرامت و حیثیت اشخاص آسیب وارد کند. ۵. متهم باید در اسرع وقت، از موضوع و ادله اتهام انتسابی آگاه و از حق دسترسی به وکیل و سایر حقوق دفاعی مذکور در این قانون بهره‌مند شود. ۶. متهم، بزه‌دیده، شاهد و سایر افراد ذی‌ربط باید از حقوق خود در فرایند دادرسی آگاه شوند و سازوکارهای رعایت و تضمین این حقوق فراهم شود. ۷. در تمام مراحل دادرسی کیفری، رعایت حقوق شهروندی مقرر در «قانون احترام به آزادی‌های مشروع و حفظ حقوق شهروندی» (مصوب ۱۳۸۳/۲/۱۵) از سوی تمام مقامات قضایی، ضابطان دادگستری و سایر اشخاصی که در فرایند دادرسی مداخله دارند، الزامی است. متخلفان علاوه بر جبران خسارات وارده، به مجازات مقرر محکوم می‌شوند.

۲. علل و عوامل احترام به قانون

۲.۱. قانون جامع فضایل اخلاقی

در فلسفه کلاسیک، علی‌الخصوص در فلسفه ارسطو، قانون وقتی محترم است که حاوی فضایل اخلاقی باشد. بنابراین نهاد قانونگذاری در خدمت اخلاق و برای به فعلیت درآوردن فضیلت‌های اخلاقی است. ارسطو در همین راستا بیان می‌کند: «قانونگذاران با پدید آوردن عادت پیروی از قانون، مردمان را بافضیلت می‌سازند و غرض هر قانونگذاری همین است و کسی که در این راه سهل‌انگاری می‌کند، بر خطا می‌رود و فرق نظام سیاسی خوب و بد نیز از همین جا است» (ارسطو، ۱۳۹۰: ۵۴). در فلسفه افلاطون بهترین قانون آن است که بتوان به وسیله آن، فضایل اخلاقی، به‌ویژه حکمت، خویش‌نظمی، شجاعت و عدالت را به‌دست آورد. در نگاه افلاطون قانون باید حول محور فضیلت انسان بچرخد و باید انسان را به سمت خیر اعلی راهنمایی کند. وی در باب هدف از وضع قوانین از زبان مهمان آتنی چنین می‌گوید: «نه تنها قانونگذارانی که از رؤس الهی می‌گیرند، بلکه همه قانونگذاران هنگام وضع قانون هدفی جز والاترین فضیلت انسانی ندارند» (لطفی، ۱۳۸۴: ج ۴، ص ۲۰۳۶). به بیان او اهداف قانون در مرحله ابتدایی، بهره‌مندی از نعمت‌ها و در مرحله غایی فضیلت انسانی خواهد بود.

یکی از نکات مهم در بحث قانون، واضع قانون است. افلاطون در این بخش معتقد به کشف است و واضع قانون را خدا می‌داند و از زبان مهمان آتنی یاد می‌کند که در آنجا افلاطون خدا را به‌عنوان پایه‌گذار قوانین شهر آتن ذکر می‌کند. ابتدای کتاب نخست قوانین این‌گونه شروع می‌شود: «مهمان آتنی: خدایی را پایه‌گذار قوانین شهر خود می‌دانید یا بشری را؟ کلینياس: خدایی را، دوست من، خدایی را، در این تردید نیست» (همان: ص ۲۰۲۹). چنان‌که گذشت، در نگاه افلاطون با توجه به رابطه طولی عالم و اینکه علم ثابت و پایدار در عالم مثال است، قانون نیز فرمان خرد به سوی فضیلت خواهد بود. بر همین اساس در حقیقت قانون بخشی از فرمان خرد است برای تکامل وجودی انسان و نقص قانون بی‌احترامی به قوانین تکوین است. اینکه افلاطون

به ما می‌گوید چرا باید از قانون اطاعت کرد، بر این نکته تأکید دارد که کل نظام حقوقی بخشی از ترویج فضیلت است و نافرمانی به هر طریق باعث تهدید نظام حقوقی می‌شود.

در دیالوگ‌ها و مباحثات مطرح در آثار افلاطون همیشه یک طرف مناظرات استادش سقراط است. در نظر سقراط حرمت قوانین در همه حال لازم است؛ هرچند که آن قانون، در عمل، به بی‌عدالتی فرمان دهد. از این نگاه آنچه می‌توان از رد پیشنهاد فرار از زندان و مجازات مرگ توسط سقراط و همچنین موافقت ظاهری وی با قوانین آتن استنباط کرد، این است که سقراط خود را به اطاعت از قانون ملزم می‌داند؛ صرف‌نظر از اینکه محتوای قانون چه چیز باید باشد. قدر مسلم آرای افلاطون درباره احترام به قانون، مانند کل فلسفه وی، حول محور ارزش‌های اخلاقی می‌چرخد و در تلاش است روح آدمی به مراحل بالا دست یابد. افلاطون بر آن است که انسان آفریده شده تا به سعادت برسد و قوانین جامعه، به منزله یک ابزار، باید انسان را در رسیدن به این سعادت یاری دهند. از این نگاه غایت انسان نیکبختی است و برای رسیدن به آن باید در زندگی فضیلت پیشه کرد. فضیلت نیز نوعی عادت است؛ این عادت را می‌توان از طریق قانون الزام‌آور ساخت. اگر هدف قانون تضمین شرایط تربیت فرزندان به روشی است که پدر و مادر انجام می‌دهند، اطاعت از قانون توجیه‌پذیر است؛ زیرا شخصیت فرزندان به تربیت نیاز دارد (احمدی، ۱۳۹۴: ۱۹-۳).

۲.۲. درج اصول اساسی در قانون

درج اصول اساسی در قانون از اساسی‌ترین شروط جلب احترام به قانون است. اصول اساسی چون آزادی، مشارکت و دموکراسی و حق تعیین سرنوشت جامعه توسط خود افراد جامعه، چنان‌که در تجربه برخی از کشورهای متمدن دیده می‌شود، بندهای ذهنی و سیاسی را از دست و پای مردم باز می‌کند و قدرت خلاقه افراد را به کار می‌اندازد و نتایج شگفتی به وجود می‌آورد. لذا آنچه احترام مردم یک کشور را نسبت به قانون برمی‌انگیزاند، توجه به چنین اصول بنیادین در قوانین اساسی و عادی یک مملکت است.

پس از جنگ جهانی دوم و تصویب جهانی اعلامیه حقوق بشر و میثاق‌های جهانی، انسان‌ها حق تعیین سرنوشت را به‌عنوان اساسی‌ترین حق بشری به دست آوردند و دموکراسی به‌عنوان بهترین روش برای جلب نظر مردم در نحوه اداره حکومت برگزیده شد. ضمن اینکه اگر شهروندان یک جامعه در عادلانه و اخلاقی بودن قاعده‌ای تردید داشته باشند، می‌توانند با روش‌های مسالمت‌آمیز نافرمانی مدنی، اکثریت جامعه را بر غیرعادلانه بودن قانع کرده و باعث تغییر قانون شوند. با این توصیف اگر قانون برآمده از ضروریات روابط اجتماعی و در جهت ارزش‌ها و خیر عمومی جامعه و متعین‌کننده آزادی‌های فردی است، چرا قانون‌هایی با وجود تمامی شرایط پیش‌گفته مورد احترام نیستند؟ مهم‌ترین علت چنین پدیده‌ای را می‌توان در عدم وجود احساس تعلق فرد به دولت - کشور و نبود رابطه درونی میان فرد و قانون جستجو نمود. در اینجا مقصود از حاکمیت، دولت یا نهادهای دولتی نیست و مقصود از تعلق هم مالکیت نیست؛ بلکه این احساس تعلق به احساس روانی فرد برمی‌گردد که بر پایه آن به‌صورتی کلی حاکمیت را از آن خود دانسته و قانون را نیز برآمده از اراده غیرمستقیم خود و نیز در جهت منافع جمعی و ارزش‌های عالی ملت می‌بیند. به همین سبب است که می‌بینیم یک فرد در سرزمین بیگانه، قواعدی را که در سرزمین خودش مراعات نمی‌کرده، به بهترین وجه پاس می‌دارد؛ چراکه شاهد آن است که قاطبه مردم آن دیار این قواعد را قواعد درست رفتار اجتماعی دانسته و نه تنها به آن پایبندند، بلکه تک‌تک در برابر نقض آن از خود واکنش نشان می‌دهند. به همین لحاظ به‌نظر می‌رسد عدم احترام یا به تعبیری بی‌توجهی به قانون‌های ضروری و بنیادینی، مانند قوانین رانندگی، در چنین کشورهایی که اغلب کشورهای در حال گذار نامیده می‌شوند، فقط یک نقض قاعده نیست، بلکه نوعی اعلام عدم رضایت از نبود رابطه درونی میان فرد و قانون و چنین احساس تعلقی است (نیاورانی، ۱۳۸۶: ۲۵۹-۲۷۰).

۲.۳. روش و رویه مقنن

اگرچه درج اصول اساسی در قوانین مایه احترام و پاسداشت قانون است، ولی مسئله این است که مقنن تا چه حد و تا چه مقدار حاضر است به پای قوانین بایستد؟

لذا اهمیت روش و رویه مقنن در این خصوص کمتر از خود اصول اساسی در قانون نیست. علی‌الصغر فراسیون در مقاله «احترام قانون» از مقننی در تاریخ یونان باستان صحبت می‌کند که تا پای جان به پای قوانین می‌ماندند تا حرمت قانون مخدوش نشود. فراسیون در این مقاله از دیوگلس نامی نام می‌برد که مقنن است و داستانی شبیه سقراط دارد: «دیوگلس مقنن معروف یونان در قانون مقرر داشته بود هر کس با سلاح به میان جمع آید، جزایش اعدام است. از قضا روزی از کارزاری به شهر برگشت و صدای غوغا و آشوب شنید، غافل از آنکه سلاح دربردارد، برای تسکین غوغا بدانجا شتافت. همین‌که مردم او را دیدند، شماتت آغاز کردند که همانا برخلاف قانون خویش رفتار می‌کند. چون دیوگلس این گفته شنید، گفت: من نیز کیفر کردار خویش خواهم داد. با همان خنجرى که داشت سینه خود بشکافت».

از این حیث می‌توان گفت قانونی که بر مقنن حکومت نکند، قانونی که نزد مقنن محترم نباشد، اثر وضعی مفید و مثبت ندارد. اگر مقنن خود از قانون منحرف شود و از اجرای آن اعراض کند، نشان می‌دهد که قانونش مبانی محکمی نداشته یا خود بدان مؤمن و معتقد نبوده است و اینکه هرگاه مقنن خود از اجرای قانون منصرف شود و برخلاف آن عمل کرد، نمی‌توان گفت که چون خود او وضع قانون کرده و حالا نیز خودش از آن منصرف شده، پس این عدول و انحراف هم قانون است یا اعتبار قانونی دارد (فراسیون، ۱۳۴۳: ۸۳).

۳. اجرای صحیح قانون

احترام به قانون علاوه به مؤلفه‌هایی چون درج اصول اساسی در آن و همچنین روش و رویه مقنن، مستلزم اجرای صحیح آن نیز می‌باشد. مقدم‌مراغه‌ای در مقاله «احترام به قانون راز ترقی یک ملت» ضمن تحسینی که از قانون اساسی آمریکا دارد، این سؤال را مطرح می‌کند: آیا قانون اساسی آمریکا مظهر کمال و عاری از عیب و نقص است؟ مراغه‌ای ذیل پاسخ به این پرسش، اگرچه قانون اساسی آمریکا را تحسین می‌کند، ولی معتقد است امر انسانی امری متحول و نوشونده است؛ لذا اموری که پیش از این مسلم تلقی شده‌اند، ممکن است به مرور زمان خلاف آن ثابت شود. بر این

اساس معتقد است این نفس قانون اساسی نیست که واجد حرمت و اعتبار است، بلکه اجرای صحیح آن در ادوار مختلف موضوعیت دارد. مراغه‌ای در این باب نقل قولی از بنجامین فرانکلین از پدران مؤسس آمریکا در مقاله خود درج می‌کند که شنیدنی است: «من اعتراف می‌کنم قسمت‌هایی از قانون اساسی را در حال حاضر نمی‌توانیم تصویب کنیم، ولی مطمئن نیستم که این قسمت‌ها همیشه برای من غیرقابل تصویب باشند؛ زیرا با عمر درازی که طی کرده‌ام به تجربه آموخته‌ام که در بسیاری موارد به سبب کسب اطلاعات و مطالعه بیشتر در مسائل بسیار مهم در وضعی قرار گرفته‌ام که مجبور به تغییر نظر در پاره‌ای مسائل شدم که روزگاری در نظر من از اصول مسلم و بدیهیات بودند، لکن به مرور زمان خلاف آن ثابت شد. به همین جهت است که هرچه بیشتر پیر می‌شوم، درباره قضاوت خود بیشتر شک می‌کنم و به قضاوت دیگران بیشتر احترام می‌گذارم. بسیاری از مردم مانند بسیاری از فرقه‌های مذهبی معتقدات خود را حقایق مسلم می‌شناسند و هرکس مخالف آنها فکر کند، آنها را گمراه می‌دانند؛ لذا با چنین احساساتی است که من موافقت خود را با قانون اساسی به صورتی که تنظیم شد و اشتباهاتی که هر آینه دارد، اعلام می‌کنم؛ زیرا من معتقدم که وجود حکومت برای ما یک ضرورت است. آنچه تصویب می‌کنیم تنها یک شکل حکومتی نیست، بلکه اجرای صحیح آن سعادت ملت را در بر خواهد داشت» (مقدم مراغه‌ای، ۱۳۵۶: ۹-۱۰).

۴. ترفیع کیفیت مدیریت عمومی

رابط و پیوند اصلی بین دولت و شهروندان، مدیریت عمومی است. بین کیفیت مدیریت عمومی و احترام به قانون رابطه‌ای مستقیم وجود دارد که می‌توان آن را براساس محورهای ذیل تشریح نمود.

الف) تعریف و تبیین حاکمیت قانون در مدیریت عمومی: سردرگمی گسترده‌ای در خصوص حاکمیت قانون در عرصه مدیریت عمومی وجود دارد و از آنجاکه مدیریت عمومی طیف وسیعی از نهادها و کارکردهای مختلف را در خود جای می‌دهد، نیازمند تشریح و تبیین اصول و مفاهیم حاکمیت قانون در عرصه مدیریت عمومی است. در واقع زمانی ما می‌توانیم رعایت قانون و احترام به آن تبدیل به یک مطالبه

عمومی گردد که برای مردم مفهوم قانون و اصول قانونمداری تشریح شود. برای مثال یکی از اصول حاکمیت قانون به معنای حکومت قانون در یک سیستم، این است که کلیه قوانین منتشر شده مطابق با هنجارها و معیارهای حقوق بشر باشد و کلیه افراد و نهادها، اعم از عمومی و خصوصی از جمله خود دولت، در برابر قوانین یکسان باشند. یکی از فیدسوفان حقوق که در این باره مفصل سخن گفته، استلون فولر است. فولر معتقد است قانون وقتی قانون است که دارای هشت شرط باشد که وی این شرایط را «جنبه‌های اخلاقی درونی» می‌نامد. این هشت الزام عبارت است از: قوانین باید عام باشند؛ قوانین باید رسماً اعلام کنند که شهروندان باید معیارهایی را که با آنها کنترل می‌شوند بشناسند؛ استعمال و قانونگذاری معطوف بما سبق باید به حداقل رسانده شود؛ قوانین باید قابل فهم باشند؛ قوانین نباید متناقض باشند؛ قوانین نباید نیازمند رفتاری فراتر از توانایی‌های کسانی باشد که متأثر از آن هستند؛ قوانین باید طی زمان، نسبتاً ثابت باقی بمانند؛ باید بین قوانین اعلام شده و دستگاه اجرایی واقعی آنها تناسبی وجود داشته باشد (ابدالی، ۱۳۸۸: ۲۱۵).

ب) پالایش قوانین: تنقیح و پالایش قوانین در واقع زیربنای حاکمیت قانون است. نیازی به تغییر قوانین و به عبارتی ایجاد قوانین جدید نیست، همین که قوانین پراکنده در کدهای جامع برای فهم بهتر و راحت‌تر و کاربردی‌تر ادغام شوند، خود می‌تواند اقدامی مثبت برای آگاهی‌بخشی عموم به منظور درخواست اجرا و رعایت آن از دولت و مسئولان باشد.

ج) راهبردهای ضد فساد: مطالعات نشان می‌دهند همه سستی منفی‌ای بین سطح فساد و رشد اقتصادی وجود دارد. فساد توانایی دولت‌ها را برای اجرای قوانین و سیاست‌ها به طور کلی پایین می‌آورد؛ چراکه انگیزه برای نگه داشتن هنجار و شیوه‌های پیچیده، مبهم و دلخواه ایجاد می‌کند. در حالی که راهبردهای مقابله با فساد طیف وسیعی از ابزارها را در بر می‌گیرد، اما برخی در ارتقای حاکمیت قانون و مطالبه عمومی آن اهمیت بیشتری دارد و علاوه بر فراهم نمودن فضای نظارتی صحیح، ایجاد فشار برای پاسخگویی می‌کند.

د) در دسترس بودن اطلاعات و ساختارها: مشکلات دسترسی به ساختارها و اطلاعات می‌تواند مانع از حمایت از مردم در مطالبه عمومی رعایت قانون گردد. دسترسی مردم به سیستم بستگی به میزان شفافیت دارد؛ یعنی آیا فرایندها، مؤسسات و اطلاعات به‌طور مستقیم در دسترس افراد ذی‌نفع قرار دارند و اطلاعات کافی در اختیارشان قرار می‌گیرد؟

ه) حمایت و پشتیبانی از آموزش: جهت‌دهی افکار عمومی برای تغییر و اصلاح، به‌جای انقلاب آموزشی بیشتر بر انقلاب سیاسی تمرکز دارد. این در حالی است که انقلاب آموزشی می‌تواند بدون هیچ‌گونه خسارت و تبعات منفی بهترین عملکرد را برای یک کشور به ارمغان بیاورد. آموزش فقط به‌معنای دانستن هنجارها نیست؛ بلکه آموزش یعنی تعلیم ایجاد جامعه‌ای دموکراتیک و شفاف. به‌طور کلی آموزش پلیس، قضات، وکلای دادگستری، افسران زندان‌ها، قانونگذاران، روزنامه‌نگاران، مرزبانان، خانواده‌ها و کلیه کارمندان دولت و مردم در مورد موضوعات مربوط به قانون، می‌تواند بهترین آثار حقوقی، سیاسی، اجتماعی و ... را در بر داشته باشد. کارمندان دولت باید آموزش‌های لازم را در خصوص حاکمیت قانون فرا گیرند و برنامه‌های درسی آموزشی باید در تمام بخش‌های دادگستری و ادارات گنجانده و هماهنگ باشد؛ چراکه اغلب این دو بخش با یکدیگر تعامل دارند و مشکلات و راه‌حل‌های مشابهی دارند.

۵. توجه به وضعیت استثنا

«وضعیت استثنایی»^۱ از مفاهیم نظریه قانون کارل اشمیت نظریه‌پرداز سیاسی آلمانی است. وضعیت استثنایی همانند وضعیت اضطراری است، اما حالتی را بیان می‌کند که فرمانروا به نام منفعت همگانی، پا را از قانونمندی فراتر می‌گذارد. در نظر اشمیت، سیاست چیزی نیست، مگر تصمیم‌گیری فرد حاکم در وضعیت استثنایی (فرهادپور، ۱۳۸۷: ۱۰) از این نگاه: «حاکم مطلق کسی است که در وضعیت و شرایط استثنا تصمیم بگیرد». یعنی برای بازگرداندن نظم و صلح، حاکم می‌تواند پس از تبیین شرایط استثنا، از سیستم اساسی و متداول قانونی موجود عدول نماید و قوانین اساسی

1 state of exception

را نادیده بگیرد. این تلقی اشمیت از قانون درست در مقابل اندیشه کالسن قرار می‌گیرد. کالسن ضمن تأکید بر حرمت معیارها و موازین در هر شرایطی معتقد است مسائل را با دید ایجابی باید نگریست. اینکه قانون الزاماً معیار محسوب می‌شود و یک تئوری حقوقی است که شامل تئوری‌های اساسی است که صرفاً وابسته به معیارها محسوب می‌گردد. از این حیث کالسن نه تنها از پرداختن به مسئله استثنا پرهیز می‌کند، بلکه همواره در تلاش برای تحت کنترل درآوردن حاکمیت با استفاده از معیارهاست. این درحالی است که از دید اشمیت پیش‌زمینه هر معیاری شرایط طبیعی آن است و زمانی که این شرایط از بین برود فاقد معنا خواهد شد. از دید او شرایط استثنا نشان‌دهنده رویه متداول در شرایط نامعلوم و پنهان است. از این نگاه ضروری است که حقوق‌دانان قانون اساسی شرایط استثنا را به عنوان یک مسئله حقوقی به رسمیت بشناسند، علی‌رغم این واقعیت که استثنا را طبق نظر اشمیت نمی‌توان در زمره معیارها قرار داد. در نتیجه به طور مستقیم برای آن حد و مرز قائل شد. وظیفه این حقوق‌دانان نظارت دقیق و مستمر در مورد شرایط استثنا و شانه خالی نکردن از محدوده احتمالات حقوقی نهفته در هر سیستم قانونگذاری است (حسینی بهشتی و ملکی و اکبری، ۱۳۹۳: ۶۵-۱۰۲). به نظر می‌رسد اهمیت منطق استثنا در اندیشه اشمیت این است که وی می‌خواهد سازوکاری فراقانونی تمهید کند که حرمت قانون در شرایط متفاوت حفظ شود. مثلاً تصور کنید اکنون در سال ۱۴۰۰ شخصی را به جرم استفاده از دستگاه ویدئو به این بهانه که قانون دهه شصت که هنوز هم نسخ نشده است، دستگیر کنند. در این زمان که حتی کودکان ده یازده ساله هم آخرین تکنولوژی‌های ارتباطی چون موبایل و تبلت را در اختیار دارند، آیا مسخره نیست کسی را به جرم داشتن ویدئو دستگیر کنند؟ آیا چنین عملی با این قصد که عمل بر اساس مر قانون است، حرمتی برای قانون می‌گذارد؟ البته این مثال چندان مناسبی نبود، ولی اگر قانونگذار نتواند در چنین وضعیتی از قانون خود فراتر رود، یعنی فراتر رفتن از قوانینی که شرایط طبیعی شکل‌گیری آنها منقضی شده است، چه بسا اصرار برای عمل به بسیاری از قوانین بر حرمت‌زدایی از قانون دامن بزند.

۶. موانع احترام به قانون

۶.۱. افراط در ستایش از قانون

ناصر کاتوزیان در مقاله «حکومت قانون و جامعه مدنی» ضمن بیان محاسن و موهبت‌هایی که از گذر قانون متوجه اجتماع می‌شود و اینکه احترام به قانون و اطاعت از آن مانند سایر فضیلت‌ها در حد اعتدال مفید و ضروری است، معتقد است همینکه ستایش قانون از حد متعارفی فراتر رود و به مرز افراط برسد، آسیب‌ها نیز آغاز می‌شود. به تصریح کاتوزیان نتیجه افراط در ستایش قانون در چهره‌های گوناگون ظاهر می‌شود که به صورت ذیل بیان گردیده است.

الف) گروهی به این نتیجه رسیده‌اند که قانون منبع منحصر حقوق است و حکم تمام مسائل اجتماعی را می‌توان در آن جستجو کرد. این زیاده‌روی در ستایش اغراق‌آمیز قوانین مدنی فرانسه و آلمان دیده می‌شود. درحالی که نه نویسندگان فرانسوی و آلمانی و نه هیچ قانونگذار دیگری نتوانست نقص طبیعی این مجموعه‌ها را در برابر سیل تحولات اجتماعی از بین ببرد. وانگهی این فکر تقویت شد که کمال قانون در تفصیل مواد و احکام آن نیست، بلکه در عمق رهبری و هدایت است و چه بهتر که اختصار احکام جای حکومت عقل و عدل را نگیرد و رویه قضایی را محدود نسازد؛ تجربه‌ای که نویسندگان قانون مدنی سوئیس آموختند و به انصاف و ابتکار قاضی دل بستند.

ب) ستایش مفرط از قانون مرز میان دو نظام قدرت و ارزش را در هم می‌ریزد. اگر قانون معیار ارزش شود و به عنوان محصول اراده عمومی یا حافظ نظم و امنیت به حکم ذات خود خوب و قابل احترام باشد و معیاری خارجی بر آن سایه نیفکند، این امر به منزله این است که گفته شود خوب و بد را نیز قانون تعیین می‌کند و اقتدار دولت همیشه مشروع است یا به بیان دیگر، حقیقت تابع قدرت است. درحالی که واقعیت‌های خارجی با چنین نتیجه‌ای سازگار نیست. دولت حتی در مردمی‌ترین حکومت‌ها منافع و انگیزه‌های خاصی دارد که گاه با مصالح عمومی مخالف است.

ج) اعتقاد به جامع بودن قانون سبب گسترش فنون لفظی و منطقی به منظور استنباط احکامی می شود که در قانون نیامده است. واقعیت این است که هیچ قانونی نمی تواند جامع تمام راه حل های مورد نیاز جامعه باشد. از سوی دیگر قاضی نمی تواند به بهانه نقض قانون از رسیدگی و فصل خصومت خودداری کند. بدین ترتیب تعارض فرض کمال قانون با واقع سبب می شود دادرس ناچار باشد به انواع وسایل منطقی و دلالت های لفظی متوسل شود تا راه حل منتخب خود را به روح قانون منسوب کند. این وسایل منطقی اگر به صورت ابزار و وسیله توجیه راه حل های عادلانه به کار رود، مفید است؛ چراکه چارچوبی متعادل برای آزادی اندیشه و حفظ نظام حقوقی است. ولی هرگاه هدف شود و دادرس گمان کند نتیجه استنباط هرچه باشد، مطابق با واقع است، توهم و آفتی است که باید از آن پرهیز کرد؛ زیرا راه نفوذ عرفان حقوقی و حکم دل و مصلحت گرایی را به جهان حقوق می بندد و آن را از واقعیت ها دور می سازد (کاتوزیان، ۱۳۸۵: ۲۷۵-۲۹۰).

۶,۲. عادات و سنن استبدادی

از مهلک ترین سموم که باعث تباهی قانون و حرمت آن در جامعه می شود، نفوذ عادات و سنن استبدادی در جان و روح مردمان یک مملکت است. استبداد به عنوان شکلی خودکامه از دولت و نوعی حاکمیت قدرت مداری است که ذیل آن امور مملکت براساس میل شخص مستبد جهت می گیرد. در حکومت های استبدادی هیچ قاعده و قانونی وجود ندارد؛ حتی نمی توان میل پادشاه را صورتی قانونی بخشید. در حکومت های استبدادی قدرت در جهت منافع گروه اندک به کار برده می شود و فرمان برداری مردم از قدرت فقط به سبب ترس از آن است (جواد میرشکاری، ۱۳۹۶، ذیل سرواژه استبداد). قدر مسلم حکومت های استبدادی در چند سده و چندین نسل باعث به وجود آمدن خصیصه های رفتاری در جامعه می شود که عمدتاً در قطب مخالف قانون مداری قرار می گیرند. صفاتی چون ترس، دورویی، دروغ و بی توجهی به امور عمومی و بی اعتمادی به یکدیگر و سیاسیون در بین مردمان یک جامعه از نتایج ضروری استبداد است؛ چنان که لرد کرزن از دوران قاجار گزارش می دهد که ایرانی ها

انگیزه‌ای برای وطن‌پرستی ندارند (کرزن، ۱۳۸۰: ج ۲، ص ۷۵۰) و لافتوس در سفرنامه خود اعتماد نکردن را (که می‌تواند از اعتماد نکردن به دیگران تا رویه‌ها و حاکمان و ... را شامل شود) ویژگی برجسته ایرانیان ذکر نموده است (لافتوس، ۱۳۸۵: ۱۳۳).

صرف‌نظر از گزارش‌های تاریخی، مقایسه سطح قانون‌پذیری کشورهای که قرن‌ها تحت سلطه حکومت‌های استبدادی بوده‌اند و کشورهای اروپایی که حداقل سه سده اخیر حکومت‌های دموکراتیک را تجربه کرده‌اند، عمق این تفاوت در خصوص قانونمندی را نشان می‌دهد.

حمید تنکابنی در مقاله «منزلت قانون و نظم در نظریه‌های علوم اجتماعی و مدیریت و پیشینه آن در اداره امور ایران عصر قاجار» بر این باور است که قانونمندی ثمره عقلانیت و فرایند تکاملی آن است. به باور نویسنده تاریخ و فرهنگ جوامع غربی را (برخلاف جوامع استبدادزده و خودکامه که از فقدان قانون همواره در رنج بوده‌اند و سلیقه و دستور پادشاه مترادف با قانون شمرده می‌شد) می‌توان از جنبه‌هایی، تاریخ تکامل قوانین و رویه‌های حقوقی دانست که همواره به‌ویژه از قرن هفدهم به بعد با شتاب روزافزون بر بستر نهضت‌های سیاسی، اجتماعی فرهنگی و علمی اروپایی به پیشرفت‌های قابل‌اعتنایی نائل آمد. از این نگاه فهم و کارکرد قانون و مفاهیمی نظیر آزادی و استقلال و عدالت در جوامع مختلف یکسان نیست؛ بلکه به نسبت حضور و نفوذ قانون و فرهنگ قانون‌مداری و پیشینه تأسیس و استقرار قانون در آنها متفاوت است. لذا کیفیت، سرعت، دستاوردها، نظریه‌ها و پارادایم‌های علمی در آن جوامع نیز مختلف جلوه می‌کند؛ با این توضیح که معمولاً در جریان تحولات اجتماعی / سیاسی حتی بسیاری از انقلاب‌ها و ساختارهای اساسی یک جامعه و به‌خصوص فرهنگ حاکم بر آن ساختارها دست‌نخورده باقی می‌مانند یا تغییرات بسیار اندکی می‌کنند. عادات و سنن و باورهای قدیمی و ریشه‌دار، بسیار سخت‌جانند. با این توضیح اگر در برخی کشورهای استبدادزده شاهد بی‌اعتباری قوانین و بی‌احترامی نسبت به آن هستیم، پیش از هرچیز ریشه آن را باید در تاریخ و نظام تعالیم آن جامعه جستجو کرد. در

برخی جوامع تقدیس ارباب قدرت چنان بر وجهی افراطی برجسته می‌شود که هرگونه راه را بر قانون مشرف بر امور می‌بندد (حمید تنکابنی، ۱۳۸۹: ۳۵-۶۶).

۶,۳. فقدان حقوق شهروندی در جامعه

یحیی علی‌بابایی و علی‌اصغر فیروزجاییان در مقاله «تحلیل جامعه‌شناسی عوامل مؤثر بر قانون‌گریزی» ذیل بررسی رابطه شهروندی و قانون‌گرایی بر این باورند که شهروندی رابطه نزدیکی با قانون‌گرایی دارد و قانون‌گریزی نقطه مقابل شهروندی است؛ زیرا شهروندی علاوه بر اینکه دربرگیرنده حقوق برای شهروندان است، مسئولیت برای آنان را نیز در بر دارد. لذا جامعه‌ای که شهروندی در آن شکل نگرفته، جامعه‌ای است که نه تنها حقوقی برای شهروندان در آن وجود ندارد، بلکه افراد نیز مسئولیتی در قبال جامعه خود قائل نیستند. بنابراین مقتدرسازی شهروندی، شهروند سازی و شهروندداری زمینه‌ای است برای برقراری قانون در جامعه. به باور نویسندگان برای اینکه شهروندانی مسئولیت‌پذیر در جامعه داشته باشیم، نه تنها باید حقوقی برای آنان در نظر گرفته شود، بلکه رعایت حقوق شهروندی از طرف دستگاه حاکمه باید اصل قرار گیرد. وقتی برای افراد جامعه حقوقی (برای مثال انواع آزادی‌های مدنی) در نظر گرفته نشود یا حقوق تعریف شده در قانون اساسی در قبال آنان رعایت نشود، نباید از آنان انتظار مسئولیت‌پذیری در جامعه را داشت. در شهروندسازی، حکومت و نیروهای جامعه مدنی به قوانین اجتماعی در ارتباط با شهروندان التزام دارند. این مقاله تصریح می‌کند مشارکت مدنی موجب پیوستگی افراد با جامعه می‌شود. هرچه افراد از روابط مدنی و رسمی بیشتری برخوردار باشند، پیوند آنها با جامعه بیشتر و رفتارهای جمع‌گرایانه آنان بیشتر خواهد شد. از این نگاه بی‌اعتمادی به قانون زمانی در جامعه افزایش می‌یابد که شاهد فردگرایی در جامعه باشیم. وقتی در یک جامعه هر کسی دنبال نفع شخصی خود باشد، کسی نمی‌تواند به دیگری اعتماد کند. اما با گسترش شهروندگرایی از طریق مشارکت مدنی در حوزه عمومی، به تدریج اعتماد عمومی در سطح جامعه افزایش می‌یابد و شاهد جامعه‌گرایی در میان افراد خواهیم بود. از این طریق حتی کنترل غیررسمی در جامعه نیز افزایش خواهد یافت؛

بنابراین نظام سیاسی باید زمینه را برای تعمیق شهروندی، چه در بخش حقوق و چه در بخش وظایف، فراهم آورد (بابایی و فیروزجاییان، ۱۳۸۸: ۵۸-۷).

۶.۴. گسستگی پیوند اجتماعی

یکی دیگر از موانع احترام به قانون، گسستگی پیوند اجتماعی است. پیوند اجتماعی و شبکه اتصالات اجتماعی همانند پیوندهای قوی با خانواده، مدرسه، همتایان، مذهب، و سایر نهادهای اجتماعی، عامل مهمی در همنوایی و احساس تکلیف افراد در قبال قواعد رسمی و غیررسمی جامعه است. در صورت وجود پیوندهای محکم اجتماعی، کجروی به حداقل ممکن تنزل می‌یابد و در صورت ازهمگسیختگی، تضعیف پیوندهای فرد با جامعه، و آزادی از قیود اجتماعی، احتمال وقوع کجروی افزایش می‌یابد (میرزایی، احمدی، بخارایی و نایی، ۱۳۹۶: ۹۷-۱۲۳).

یکی از صاحب‌نظران در این حوزه «تراویس هیرشی» است که در کتاب قیود اجتماعی^۱ با استفاده از بسط مفهوم کنترل اجتماعی دورکیم این دیدگاه را تکمیل کرده است. هیرشی پیوند اجتماعی را عاملی اثرگذار در همنوایی افراد با هنجارهای اجتماعی و پایبندی به قانون ذکر می‌کند. به نظر هیرشی، چهار پیوند اجتماعی مثبت از این قرارند: الف) دلبستگی به هنجارهای فردی و نهادی^۲، ب) تعهد به همنوایی^۳، ج) درگیر شدن در فعالیتهای مرسوم^۴ و در نهایت اعتقاد به اعتبار اخلاقی در جامعه^۵ (کندال، ۱۳۹۲: ۳۰۴). تضعیف و کمرنگ شدن عوامل چهارگانه باعث گسستگی پیوند اجتماعی و تأثیرگذار در گریز از قانون و بی‌احترامی به آن است.

نتیجه

اگرچه نهادهای فرهنگ قانون‌پذیری و تبدیل آن به مطالبه عمومی، مستلزم دخالت و هم‌وندی عوامل متعدد سیاسی اجتماعی فرهنگی، تاریخی و تربیتی است،

1 Bond Social

2 conventional to attachment institutions and people

3 conformit to commitment

4 Involvement in conventional activitie

5 belief in the moral validity of social rule

ولی از این میان اتخاذ رویکرد تربیتی در تناسب با مؤلفه‌های دیگر، عملی‌تر به نظر می‌رسد. مثلاً اگر قانون‌پذیری در فلان کشور نتیجه سیصد سال حکومت‌های قانونمندار است، در کشور دیگر که این پروسه را طی نکرده، چه چاره‌ای باید اندیشید؟ آیا می‌توان این کشور را به لحاظ زمانی سیصد سال به عقب برگرداند و از همان نقطه آغاز کرد؟ طبیعی است که چنین فرایندی غیرممکن است. اگر نمی‌توان به گذشته برگشت، ولی به جای آن می‌توان اکنون آغاز کنیم. اینجاست که نقش نهادهای آموزشی و پرورشی پیش از هر عامل دیگری پررنگ‌تر می‌شود. لذا روش‌های تربیتی شامل تعیین سهمیه‌ای در برنامه درسی، ارائه الگویی عملی در اطاعت از قوانین آموزشی، برگزاری جلسات آزاداندیشی و تأمل در بازبینی و اصلاح قوانین در مدرسه، می‌تواند باعث توجه بیشتر شهروندان به حرمت قانون شود (ایروانی و آزادمنش، ۱۳۹۶: ۷-۳۶). از این نگاه در صدساله اخیر چندگانگی‌ها در مبانی، منابع و مفاد قانون به‌نوعی در سرگشتگی و تردید مردم در اعتماد به قانون و رعایت آن دارای سهم بوده و نظام آموزشی به تبع این آسیب‌ها و غفلت متخصصان از ورود جدی به آن در انجام رسالتش که به‌طور منطقی، افزایش انگیزه مشارکت اجتماعی است، با ناکامی و ناکارآمدی مواجه بوده است که هم‌اکنون هم تا حدی ادامه دارد. پس تلاش برای یافتن برنامه و محتوای مناسب آموزشی در موضوع قانون‌پذیری، بر شناخت موانع و درک ریشه‌های آن تقدم دارد.

در آخر نکته‌ای را که در بند ۱۷ سیاست‌های کلی قانونگذاری مندرج شده و در مقاله حاضر به آن پرداخته نشد، بحث مطالبه‌گری برای رعایت قانون است. مطالبه‌گری اجتماعی یا عمومی به این معناست که افراد جامعه با تعامل سازنده بتوانند مطالبات واقعی خود را به خواست عمومی تبدیل کرده و بدین ترتیب، نهادهای مسئول را به واکنش منطقی وادار سازند. در واقع مطالبه‌گری عمومی، اراده عمومی برای متقاعد ساختن سازمان‌ها و نهادهای اجتماعی به منظور احقاق حقوق شهروندی است که نه تنها به زیست بهتر اجتماعی کمک نموده، بلکه زمینه عدالت اجتماعی را نیز فراهم می‌آورد. این مفهوم را می‌توان از ابعاد مختلفی همچون سیاسی، اقتصادی، اجتماعی یا

فرهنگی بازتعریف کرد. بدیهی است که نخستین گام برای مطالبات اجتماعی، فراهم آوردن زمینه‌ای است که شهروندان امکان گفتگوی سازنده را داشته باشند و نیز بتوانند روحیه پرسشگری و تفکر انتقادی‌شان را در عرصه‌های عمومی، از جمله در راستای ترفیع شاخصه‌های تکریم قانون به صورتی آزادانه به کار گیرند.

۱. ابدالی، مهرزاد، (۱۳۸۸)، درآمدی بر فلسفه حقوق و نظریه‌های حقوقی، تهران: مجد، چاپ دوم.
۲. احمدی، امید، (بهار ۱۳۹۴)، «احترام به قانون در اندیشه افلاطون»، مطالعات حقوق عمومی، دوره چهل و پنجم، شماره ۱.
۳. ارسطو، (۱۳۹۰)، اخلاق نیکوماخوس، ترجمه محمدحسن لطفی تبریزبان، تهران: طرح نو، چاپ سوم.
۴. ایروانی شهین و سعید آزادمنش، (پاییز و زمستان ۱۳۹۶)، «تبیین فلسفی صیانت از قانون و بایسته‌های تربیتی آن از منظر افلاطون و کانت»، فصل‌نامه فلسفه تربیت، شماره ۳.
۵. تنکابنی، حمید، (پاییز و زمستان ۱۳۸۹)، «منزلت قانون و نظم در نظریه‌های علوم اجتماعی و مدیریت و پیشینه آن در اداره امور ایران عصر قاجار»، فصل‌نامه جامعه پژوهی فرهنگی، سال اول، شماره دوم.
۶. احمدی، حسین، (۱۳۸۷)، «مشارکت اجتماعی دانش‌آموزان و عوامل مؤثر بر آن»، <http://vista.ir/article/291624>.
۷. حسینی بهشتی، علیرضا و ساناز ملکی و مجید اکبری، «منطق استثنای در فلسفه سیاسی کارل اشمیت»، فصل‌نامه جستارهای فلسفی. شماره بیست و ششم. پاییز و زمستان ۱۳۹۳.
۸. دیانا الیزابت کندال، جامعه‌شناسی معاصر، مترجم: فریده همتی، ناشر: تهران، نشر جامعه‌شناسان ۱۳۹۲.
۹. راسخ محمد، حق و مصلحت، جلد ۱، تهران نشرنی، ۱۳۹۸.
۱۰. ریموند ویکس، فلسفه حقوق، ترجمه باقر انصاری، تهران: جاودانه، ۱۳۸۹.
۱۱. علی‌بابایی، یحیی و علی‌اصغر فیروزجاییان، (زمستان ۱۳۸۸)، «تحلیل جامعه‌شناسی عوامل مؤثر بر قانون‌گزینی»، فصل‌نامه دانش انتظامی، شماره ۴۵.
۱۲. فراسیون، علی‌اصغر، (آذر ۱۳۴۳)، «احترام قانون»، ماهنامه کانون، شماره ۹۳.

۱۳. کاتوزیان، امیرناصر، (تابستان ۱۳۸۵)، «حکومت قانون و جامعه مدنی»، فصل‌نامه حقوق دانشکده حقوق و علوم سیاسی دانشگاه تهران، شماره ۷۲.
۱۴. کبیری، افشار و امین رستم‌زاده، (پاییز ۱۳۹۶)، «تحلیل جامعه‌شناختی وضعیت قانونگرایی در بین دانشجویان: مطالعه موردی دانشجویان دانشگاه‌های ارومیه»، فرهنگ در دانشگاه اسلامی، سال هفتم، شماره سوم.
۱۵. لطفی، محمدحسن و رضا کاویانی، (۱۳۸۴)، دوره آثار افلاطون، ج ۱، چاپ سوم.
۱۶. مقدم مراغه‌ای، رحمت‌الله، (۳۱ تیر ۱۳۵۶)، «احترام به قانون راز ترقی یک ملت»، ماهنامه نگین، شماره ۱۴۶.
۱۷. موراوتز، توماس، (۱۳۹۱)، فلسفه حقوق: مبانی و کارکردها، قم: پژوهشگاه حوزه و دانشگاه.
۱۸. میرشکاری، جواد، (۱۳۹۶)، فرهنگ علوم سیاسی و روابط بین‌الملل ویراستار، دفتر چهارم، فرهنگ واژه‌های مصوب فرهنگستان. تهران: انتشارات فرهنگستان زبان و ادب فارسی.
۱۹. میرزایی ابراهیم و یعقوب احمدی و احمد بخارایی و هوشنگ نایی، (پاییز ۱۳۹۶)، «قانون‌گریزی و پیوندهای اجتماعی (مطالعه موردی: شهر اهواز)»، جامعه‌پژوهی فرهنگی، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی فصل‌نامه علمی پژوهشی، سال هشتم، شماره سوم، ص ۹۷-۱۲۳.
۲۰. نیاورانی، صابر، (تابستان ۱۳۸۶)، «نسبت دموکراسی و احترام به قانون: پژوهش در مبانی فلسفی احترام به قانون»، فصل‌نامه حقوق اساسی، شماره ۸.
۲۱. هارت، هربرت، (۱۳۹۸)، مفهوم قانون، ترجمه محمد راسخ، تهران: نی، چاپ هفتم.